



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وكفى وسلاماً على عباده الذين اصطفى خصوصاً على سيدنا محمد المجتهد وآله وحكمائه
 أئمة رضی الله عنهم اجمعین اما بعد برسا کما ان مسلک انصاف بشیء مباد که درین ایام حکم قول کل معجب و رایه شخصی
 از معجزان پنجاب ببحر اسی دہلی رسیده را ہیان جادہ قرات اراہ زوبا و بودی کہ خود از علم و عمل تجوید
 عاری بود خود را اعلم قرائ سلف و خلف میداشت اکثر مردم از عدم تلفظ اعلم بحروف ضا و باز داشتہ
 عوض لبسوی ظہای مجہد مخرف ساخت بوسیله اشتراک ضا و وظا در اکثر صفات دعوی تشابہ میان
 ضا و وظا بلند ساخت تا آنکہ اکثر مردم فواح دہلی باغوائ او از تشابہ گذشتہ تلفظ عین ظا اختیار کردند بتلخیص
 البیس نمازهای خود را تباہ ساختند تا آنکہ خلاصہ دو دمان نقابت مرزا نذر محمد بیگ صاحب حقین این مسئلہ
 احقر را در موضع لوہار و طلبید بحسن اتفاق بحجبت مذکور صلیح جمعہ بوقت ثلاث حینہ احقر و دو گاہ ہم سید ہفتاد
 پشتر مع کرد تا آنکہ بشرط طول کشید و تمام حال منکشف شد کہ در سخن پردی و غوغائی نہایت انصاف و حق
 اصلاً نہ از اسطلاح ہر صفت خود نمائی کج فہمی و غلطی کلوی جاننش گرفتہ و حبس و اماست و اماست و اماست
 چشم حق پیش کو رساختہ ہنما اہتمام و دروغ بندی را شعار خود ساخته و گواہ این مقال سالہ اکوہی میں حق
 کافیت و ہر کسی کہ دران مجلس حاضر بود چون این سالہ اورا بہ بیند این مصاف او بر منکشف خواهد شد کہ
 چہا دروغمانہ نسبتہ و نیز اہل عام چون عبارات کتب فقہ و قرات منقولہ آن سالہ شاہدہ خواہند فرمود
 خواہند دانست کہ چہ قدر غلط فہم و محجور است حاجت بیان نیست شاید بطور نو نزدیک و عبارت نقل کنم کردہ شود

چون که آن شخص غول بیابانی را برهنه هر خاصه عادت است بحکم حدیث نبوی **اِذَا تَغَيَّلْتَ لُغَةً لِّغَلِيْلًا قَدْ تَغَيَّرَ**
بِلَا ذَاكَ و در ضمن همین لفظ **اِذَا تَغَيَّلْتَ لُغَةً لِّغَلِيْلًا** نادیدی بالا ذآن منقولست و منشا اِذَا را این است
بِسْ بِكُوْنِهِمُ **اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ**
اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ اگر رسول الله حتی علی الصلوة
سُجِّي عَلَى الصَّلَاةِ سُجِّي عَلَى الْفَلَاحِ سُجِّي عَلَى الْفَلَاحِ الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله عجب آنکه سبب
اندر اس دفع علم قرارت بعض علمای دلی هم در سبب آن غول خورد چه اکثر فتوا دادند باینکه سبب
قرارت فهمیدن و نه معانی عبارات کتب طرارت اندیشیدن در جمایا العیب جواب و قصد بق واقع شدن علماء
بر آن کسی ضا در اول صفحه فهمیده شور و غوغا بر پا کرده و کسی ضا در اخطای محمله اعتقاد کرده باب جنگ
و جدال مطیع آدمائی کشود و غرض از مطلب هر دو و را فغان دارند و دانستند که اجمل اهل ادب است که لفظ الفاظ
قرآن خصوصاً تلفظ ضا و بدون اخذ از استاد و ما هر یک کتب بینی حاصل نمیشود و با وجودیکه محبت کوا و قرار دارد
من از کسی استاد نه آموخته ام باز تلفظ ضا جدیداً از طرف خود استخراج کرده تمام سلسله فغانی انقیاط میکند
و از غلط بودن و ال مغنیه غای میچرخد و چون خواهد شد که قیام بین ایشان تقابل ایجاد سلب نیست که فی کتب
وجود دیگر شود و عوام که اسم ضا در بلال میگویند در دلی میگویند و کلامی است که در بعضی کتب است و در بعضی کتب نیست
جمع حرف و او باید ساخت که هر سماع ضا در از حرف و دیگر ممتاز نشیند و خصوصاً از ظا که شرکت اکثر صفات
خوب ممتاز سازد و نیست معنی عدم تشابه ضا با ظا و ضا با ظا و اکثر صفات شرکت دارد و نیز در ظاهر و لفظ
صوت استعلا و اطباق و رخاوت و غیره و یکسان مجموع میشوند و اما در تکیه یکی از دیگری نقصان نیست و نیست معنی
تشابه فی السمع که در بعض عبارات کتب واقع شده و اگر ضعف السمع بلکه غلط السمع ضا و اظا فهمیده اعتبار ندارد
مانند آنکه اگر ضعف السمع را خیره بیند چه اعتبار است و آنچه باید که مثل صاحب الجهد و الرعایه تحقیق
استطال ضا و شین و غیره فرموده اند بسیار دقیق و تینیمت و از منقول کیفیت قسمت نسبت میان است
باید و شایسته استاد و سماع از امری دیگر گنجایش ندارد و اما بطور اشاره حسب فهم ناقص خود میگویم که ضا و ظا
صحیح تلفظ و سماع حرف فیه و تنوینند مجموع میشوند چنانچه در معتدل القامه جیم و عریض میباشند و حرف
قصیر و رقیقه مثل مرخصیه و قصیر القامه و قصیره و مخمه مثل قصیر القامه و جیم مجموع میشوند و اریاض
و در باب او غام هم درین امر اشاره کرده اند که حرف عظیم را در حرف صغیر ادغام نمیکند و تشبیه قصیره و عظیم
میدهند پس ملو از استطال ضا و این اعتدال قامت و طول و عرض و جسامت معتدل مراد است که در امری

١٥٠

از این امر و از اعتدال بیرون نروند آنچه این معجب معنی استقلاله فهمیده که بحرف ضا و مقدار چهار پنج الف
توقف میکند و حرف ضا را تا دیر در ذهن مانند آسیا میگرداند و هیچ مفهوم نمیشود و که چه میگوید چون تحقیق
ضا و قفصیه در رساله ترجمه نذریه رفته است لهذا در محال داشته شد در آن رساله مطالعه کنند و آن حرف مخترعه
چنانچه ضا و و ال مخترع نیست ظاهری معجب هم مفهوم نمیشود از طرف خود حرفی دیگر اختراع کرده آن را ضا و نام ده
و سبالت اهل ادرا در باب تشابه ضا و و ظا سند ساخته مضمون بطرفین این حرف مخترعه خود و اعی شد چنانکه
در لم مخترع مخترع توانستند گفت تا مافضا ظا شروع کرده گمراه شدند و از گمراهی این شخص خبر نداشتند معجب آنکه
محققین در صفت استقلاله ضا و و شین ابرابر نوشته اند و این معجب هم میدانند از بر شین تحقیق چهار پنج الف
نمیکند و بر ضا و تا دیر آسیا میگرداند معلوم نیست که درین هر دو حرف چه فرق در استقلاله دارد و که در ضا و
چنان ضا و بر پا کرده و آنچه این حقیر معنی استقلاله بطور اشاره بیان کرده که آن ضا و است و نتوانست
و اعتدال قامت در شین و ضا و برابر است چنانچه بر ما هر آن زن ادا پوشیده نیست که و دیگر تفهید و آنچه
عیوب این حقیر در رساله خود و اشاره و صراحت این معجب نوشته من هزار در چه زیاده اذ ان ایسوب مبتلا استم
و ما انکری فی کفر ان النفس لا مکانه بالمشق و نیز تفهید و ازین تحریر جو اب است و بی فائش نفس خود
مقصود نیست بلکه غرض ازین تحریر ایفای وعده آن تحریر است که فیما بین بنده و مولوی سید حمید حسین صاحب
مجلسی در شهر مدنی واقع شده بود و و نفس آن تنبیه غلطی آن معجب واقع شد که خلق و اتباع من خارج و و
و غیر راتبا نماند و بالاین همه عیوب نویسی این احقر آن معجب بر صحت تلفظ من حرف ضا و را در رساله
خود چند جا اقرار دارد و کجا شکر این دولت گذارم که مدعی خود بر صحتی دعوی شهادت دهد
هم صحت تا نظیر احقر را بر بعض مطالب خود و حجت آورده و آنچه در رساله خود نوشته است که باید از انقباض
و لو مار آمده بود و ندانیم همه اقرار است چه و قتی که ایچیان خلاصه دو دمان شرانست نجابت نیز نذر نه
سما بر بنده هم سیدند عذر کردم که تکرار بنده عادت ندارم ایچیان گفتند که شما انقباضی لافات تحقیق چند
طلبیده اند سبب قبول کرده بدلی رسیدم و از آنچه بعیت خلف الصدق میرزا صاحب صوف اعنی
حمید عبد الرضا یک لو مار و رسیدم و باز بملاقات و عنایات ایشان محفوظ داشته شده عازم مراجعت
که یکایک بهر دو جمعه بوقت صبح در عین تلاوت بنده آن معجب تنبیه و دکا هم رسیده گفتگو شروع کرد
و طول کشید تا آنکه مردم بسیار جمع شدند و سخنانش آن معجب چند جا که جمع ضا و و و جمع عین ضا و بود
خواندم الحمد لله که جمیع مردم مجلس بگو شهای خود و از زبانم ضا و را از ظامیر شنیدند و اقرار تیزی فی السمع کردند
مگر آن معجب بوقت لاجواب خاموش شده بوقت دیگر دعوی کرد که عبد الرحمن هم ضا و مانده و سخن

لله در ادب
و شکر از این حقیر
سید حمید حسین
صاحب مجلس

این افترا دیگر بر من بسته که من از ظاهراً و بهر زبان انکار دارم باز بهر پیشین ساخت
 تعویذ و بایکدی می‌شود و را کفایتنا پس گواه افتراقی آن حجب صاحبان بگویند و در جمیع حصص
 مجلس سبب طول و دیر کشیدن کلام از اطراف و خوانند های خود جمع آمده بودند کافی هستند
 و صورتی افتخارند که هر هم شاید است که من قصد گفتگو از بهر نگردم و نداشتیم بلکه او خود بقتضای حجب
 بر یکجا نم آمده در او سخت و آخر شتر شده و خائب باز گشت از خدا محاسب که ای می‌طلبم و آنچه امتداد اطراف
 نون عنایت من بسته پس من باید ندارم که انکار کرده باشم چه اعتقاد من را بنحایت اطمینان است که با خیر
 نون کافریت لیکن بشما بهر بیعت غلطی شده باشد و زبان مخرج سیده باشد پس این سله
 چون خود اختلاف است قابل مواخذ نیست و اسرار علم و حجب آنکه نفعی مردم را از تعلیم ابد ادا
 منع میکنند و بسوی تعلیم خود و دیگران با وجودی که ایمان و اقرآن را از اساتذ گرفته بودند و سند را
 با شخصیت صلی الله علیه و آله و سلم رسانیده بودند پس از تعلیم و نحو اساتذ منع میکنند و به تعلیم خود که هنوز
 قرآن از کسی استا و نخوانده و نشان استاد خود نمیدهد و اگر سید بآنرا تحقیر میکنند و بنحویس تعلیم بنحویس
 می‌استاد که حرف قرآن و قرآن خوانی بطالع کتب از خود تراشیده باشد و یکبار از ایشان فوشت
 که اساتذ معصوم بودند پس و تقییه اساتذ با وجود خلوص ایشان و حبس تعلیم دفعه دوم نشدند
 این شخص تقید نفسانیت و متمتعی و بی استاده بی بهره طلاق اعلام قرار است جلوه واجب و تعلیم
 و معصوم شد و چون که خود از تقییه بهر نقل سازد که تمیز نهاد و ظالمین غیر استیجاب و فکر او و ظالم
 افتاده اوقات خود و دیگران ضائع ساخت مگر حمل بر جنون کرده شود و حجب آنکه خود را واجب
 و اندوستان حرمین شریفین را بعبارت موهبه تحقیر یا می‌کنند و چون که یک آیه بخاری خبر خواندن
 ضا و را ظاهراً و جهه نقل کرد بخارا را بخارا شریف و تاجر راه و معتمد سادات شرافت حرمین شریفین
 را و همایند شرفا بر بخارا بست و نیز احتمالی است که آن تاجر هم پیش از آن حجب ین داشته باشد یعنی
 این تاجر چون بخارا ضا و را صحیح تلفظ شنید بسبب غلطی سمع خود آن را ظاهراً و فهمیده و نمیدانست
 رسیده است و حجب نبود که در بخارا هم ظاهراً و میخواند چنانچه مدعی بود با شامه پس این افترا بسته که علیه
 ظاهراً و میخواند پس چنانچه عبد الرحمن ظاهراً و میخواند و بخارا را میخواند و بخارا را میخواند و بخارا را میخواند
 بر من مشافه افترا بسته پس افترا بسته بر اهل بخارا که غائب هستند چه بعد است پس بقصد فریب
 عوام هر که صحیح خواند آن را ظاهراً و میگوید و از این سخن حرف میزند خود را در اوج بد و زنجیر
 حجب عبارات کتب نقل ساخته بعد سمارت و عده می‌سازد که از بزرگوار است که صبر این

و دیگر اینست موافق من بخوانند با وجودیکه آن عبارات را اصلا باید عایش من نیست باز بر قول قائل
 همین استنباط را تفریع میکنند موجب قول حُبَّكَ لِلشَّيْءِ يُعَيِّرُ وَيَعْتَمِدُ زهر و دیوار او را آواز ظاهری آید
 نَعْقُودُ بِاللَّهِ مِنْ هَذَا إِلَّا تَهْمَا كَيْ وَ تَمْلُشَ اِنْ شِعْرُ حَوْشِ كَيْ دَرْ لِيخَا اَكَلَا كَا اَكَلَا
 الشَّافِي اَدْرَكَ سَاوَلَاوَلَهَا وَ بِحَيْثُ مِنْ نَقْلِ عِبَارَاتِ كُنْتُ اِنْجِهَ الْفَاظُ مَطْلَبُ وَ بِيَانِ نَقَرَاتِ
 منقوله از طریقه خود را و ده تا ناظران و غلط افتاده تمام عبارات را عبارت گشته منقول و بنا دارند
 و بر مطلب من چنان سازد آن هم از قبل طلب است چنانچه بر وقت عبارات گشته ظاهر است حاجت
 تصریح نیست اینجا را عجیب و ذلیل حدیث: اِقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِالْجَوَانِ اَلْقُرْآنُ كَرَاهِيَةُ اَلْهَرَمِ وَ هُوَ مَطْلَبُ
 در شرح منیه نقل کرده از ابن اَبْنِه وَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ الْفَرْجُ وَ هُوَ تَجْعَلُ اَلْجَوَانِ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ
 لِيَسْمَعَ نَفْسُهُ فَانْ يَحْجُزَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ
 وَالْقَضِيَّةُ وَ قِيلَ اَنْ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ
 بر آن آورده که خواند اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ
 تحریف معانی در آید اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ
 باطلست اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ
 باطله خود را پس آن در ده سال آنکه در این اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ
 و نه بدل آنکه در ده سال آنکه در این اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ
 به معنی دیگر و تفصیلات طول دارد چه حاصل مطلب عبارت نیست که خواندن قرآن در خانه است
 کسی استعمال زبان در زبان کرده بخارج حروف رسانید و اصلا صوتی پیدا نشود پس آن قرار است
 بر احوال از نازکائی نیست همچنین اگر استعمال زبان چند آن که در حروف صحیح پیدا شدند و صوتی پیدا
 اما آن صوت را خود نشنود پس زبان هم تار عاجز نیست و این هم قرار است با مجوزیه اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ
 مطلب عبارت فان صحیح الحروف من غیر ان یسمع نفسه اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ
 و اگر استعمال زبان کرده بخوی که بخارج حروف رسد و صوتی هم پیدا شود آن صوت را نفس خود
 پس این قرار است البته معتبر است و صلوته سیریه گو درین قرار است بلا قصد و دیگر کس هم بشنود و مضائقه نیست
 و در صلوته جهریه قصد شنوائیدن دیگران معتبر است فقط پس با وجود چنین روایتی نمی تواند تعلیل سلف قرار
 منع کرده بطرف تعلیل خود در حرف مخترعه خود بخواند نَعْقُودُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ اَلْهَرَمُ اَنْ يَنْفَضَ
 ساختن آن عجیب بر قسمتی خود و واضح شد که راست میگوید که عجب بد قسمت است که چون خبر ظاهرا از

نمودار جمالت و تحسین خواند پس با وجود رسته فرارست سبب چون عهد او انصبا الفاظ قرآن غلط
و محرف بنویسد که ما حکم داده شد که نماز و امامت این تعصب جائز نیست که دیده و دانسته قرآن غلط خواند
بمخلاف شخصی که قصد صحت نماز و سبب عدم مساعدت بان غلط او اشد پس بجز نمازش فقها را
کلام است و در عدم جواز نماز شخصی که قرآن را عمد غلط خواند کسی را کلام نیست فقط و الله اعلم بالصواب
تحریر این مکتوب حسب عده از مدت مخطوط غلط بود اما بسبب عدم فرصتی از درین امور متعلقه انجام نمیشد بحد
که بتاریخ یکم ربیع الاول ۱۲۸۰ هجری یوم سه شنبه در یک مجلس اصبح تا چاشت نوشته شد فقط

سرگذشت این مجلس در قصبه لوهارو هذه القصة المذكورة رویداد مجلس در قصبه لوهارو چنانچه
و آنچه درین رساله مرقومست هي التي مضت بين يدي درین رساله مرقومست پیش
حرر لا محمد يوسف ما يان گذشته است الله تعالى
جل شانة كواه است و كفى باهم
شهادت امیر زاعبد الرزاق

میرزا اندرز محمد بیگ
میرزا نیا از محمد

محمد
محمد

میرزا عبدالرزاق بیگ
ولد میرزا اندرز محمد بیگ

و آنچه مرقوم رساله هذا صحیحست فقط

محمد
حسن ۱۲۸۱

بحث این حرف در قصبه لوهارو و روی بنده
بیان آمده و باتفاق حضار آنچه از زبان مبارک
قاری صاحب اقم رساله هذا برآمد صحیح بود
و تلفظ مولوی حمید الله صاحب اتفاق
همه فهمیم چه چکس نباید که آیا این چیست
منازعت یا پیروی دیگر هر کیف حرف
منازعت و در اقسام اخوند سبزه خان

سید

سرگذشت هذا که در قصبه لوهارو و روی بنده
گذشت در رساله هذا من عن اقم آمده است

قار ۱۲۸۱
کبیر الدین

و طبع نظامی آقاع کانپور در شهر
جامی الاخر ۱۲۸۳ هجری مطبوع گردید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

آنچه بخیر نشان می‌دهد و آفرینش برپا بود و ندانند که این فساد رفع شود و اختلاف از میان مسلمانان رفع گردد و کمترین انجام
 این هم نیست بستند و خواستند که مجمع علماء و قرائی معتبر کرده سخن را بر یک امر معین سازند لهذا حضرت العباس و علی المرتضی
 که نزد وی از ویه مخول بود بار سال سسل از بانی پت طلبیدند چون بدلی رسیدیم باطله و اهل علم دلی اتفاق
 مناظره افتاد همه کس باه انصاف سلوک فرموده اتفاق برین امر کردند که تلفظ لفظ صناد از مخرجش که کناره
 زبان و طو هست باید کرد و بجای صناد و ال سفحه ادا کردن غلطست چنانچه خطای عجمه ادا کردن غلطست
 و تبدیل اسم صناد و با اسم ظا و هم غلطست که تمام مردم با اسم ظا و گمراه میشوند فقیر گفت که صناد و ظا هر چند
 در اکثر صفات خود با هم مشترک اند اما بسبب تباین مخرج صوت هر دو از هم متمازست که صوت یکی با دیگر
 متمازست و هر دو یکیکه صوت صناد صحیح تلفظ را صوت ظا هم کنند این از ضعف سماع است که بسبب تشبیه
 سماع و کثافت سماعه خود یا بسبب عدم اعتیاد و سماع صوت صناد صحیح فرق میان صوت صناد و ظا نمی‌کنند
 و الا فرق میان صوت هر دو فرق آسمان و زمینست اما لطافت سماع و نزاکت سماع در کارست علمای
 دلی کلام فقیر را قبول فرموده گفتند که ما را در اصل مطلب کلام نمانده و خلیان بهر قبح رقیبت که بعضی تب
 و تشابه صوت صناد با صوت ظا و قصت مطلب این عبارات چیست گفتیم این امر از دیگر کتب قرار تحقیق
 کنید و معانی عبارات را بر مطلب قرائی سلف محل نایید حضرت دلی فرمودند ما یا ان تحقیق تو قناعت
 میکنیم و آنچه تو بجز این سفر تحقیق کرده خواهی نوشت ما قبول خواهیم کرد گفتیم در تحریرات باز باب و کلمات
 خواهد شد فرمودند ما را از رد و که غرض نیست آنچه تو از روی تحقیق و انصاف نوشته خواهی فرستاد ما قبول
 خواهیم کرد گفتیم که این تحقیق فیما بین طلبه و علماء ماند و بعوام نرسد که عوام از آنچه گفتگو گمراه میشوند بهر قبول
 فرمودند پس شکر خدا بی‌تعالی بجا آوردم که نزل لفظی که بود بر خاست و صورت اتفاق مسلمانان فرمود
 بعد از آن بحسب میرزا عبدالرزاق بیگ خلف الصدق میرزا صاحب صدق صدق عازم قصبه لومبارو شدم
 و میرزا صاحب مدوح که باعث حرکت حضرت و طالب اتفاق مسلمانان و خیمه یار این مجالس بود و ملاقات
 کرده محفل و گشتم در خوش نیت و جامع انجیر یافته ام که رفع چنین اختلاف عظیم از مسلمانان ثمره حسن نیت
 ایشانست لکن یک غول بیابانی در اینجا خزیده دیدم که مردم را گمراه میسازد و اولاً قیام من اینجا کلام اتفاق
 می‌سراید و بعد از مراجعت من از اینجا لغت اتفاق او بلند شد و رساله هم بین لکنتی که در حقیقت تبلیس الحق بود
 ترتیب داده خرافات و نهالیات خود را که در تمام عمر تراشیده بود در آن رساله جمع ساخته بود و فرمود و بنزد
 حضرت فرستاد و دیدم لائق القات و جواب نیافته لیکن چونکه ایفای آن عده که فیما بین احست
 و مولوی سید نذیر حسین صاحب شده بود واجب بود پس در ضمن ایفای آن عده بعضی مسائل

رساله بطور موعظه بیان شدند تا مردم از این رساله مجتنب باشند گواهی عجب آن عده و توضیح تشابه چند وظایف
موعود و در آن رساله شده بلکه درین رساله نوشته شده چون که باعث آن تحریر مولی میباید و در حقیقت
بودند اما نام آن رساله تحفه تدریجیه نهاده مقدسه رساله تحفه تدریجیه کرده شد الله تعالی قبول فرماید
آمین پس حالا بفضل تعالی اختلاف در میان ضناد و ظانمانده و اتفاق بر ضناد شد و غلطی استغنی معتبر
نیست و در تلفظ سبیل اختلاف نموده پس با وجود چنین اتفاق و اجمل باز کسی را اگر بر غلط اصرار باشد معتبر
نیست که اخوان الشیاطین گاهی از سلطنت باز نمایند مگر وقتیکه ندامت مفید نباشد پس غرض از تحریر
این قصه آنکه مردم انصاف بین بشکر حصول اتفاق و رفع اختلاف بجا آرند و بمقدور خود در ادای ضناد
قصه خرج ضناد نکنند و تحمل شقت مشق و خدمت استادان را بهر از مخارجش ادا کرده نماز خود را کامل سازند و در
عدم خروج از مخارجش نماز اختلافی خواهد ماند چون اصل عبادت اختلافی ماند دیگر عبادات چه گمان
باید کرد و اندام این حقیر خواست که در ضمیمه این تحریر چند مسائل دیگر از فن تجوید را تعوذ و سبیل و سبیل
و رعایت حروف و ادغام و اظهار و صله بای کنایه و مد و قصر و اخفا و قلب که اتفاقی باشند یا آنچه
متعلق وایت مختص باشد ذکر کنیم چه درین دیار روایت مختص عاصم مشهور است چونکه باعث این تحریر
زیست که کور بود و اندامش تحفه تدریجیه فی قواعد التجویدیه نهاده شد از جناب ب العزت امین قول
و خلوص داریم و از ماهران فن امید صلاح غلط و قبول صحیح یا سکوت داریم مرتب این رساله در باب یکافته

باب اول در بیان استعاذه و سبیل

بدانکه در استعاذه کلام است بچند وجه اول آنکه استعاذه بکلام لفظ باید کرد پس مختار جمیع قرا و محمول
اکثرها مثل بی حنیفه و شافعی و احمد لفظ أعوذ بالله من الشیطان الرجیم است بحسب طریقت از مختصر
صلی الله علیه و سلم هم همین لفظ مختار و راجح است تا آنکه اگر کسی لفظ دیگر و تعوذ لفظه مختصر علیه السلام از لفظ
منع فرموده لفظ أعوذ بالله من الشیطان الرجیم تعلیم فرمودند لیکن با وجود این منع تعلیم الفاظ
دیگر هم مروی شده اند پس تلفظ تعوذ بآن الفاظ منقول هم جائز است اگر چه مختار نیست پس تبدیل
لفظ اعوذ باستغید و نستغید و استغذت اگر چه از امام حمزه نقل کرده اند اما ثابت نیست تبدیل لفظ
بالله بالصمیم تعلیم اگر چه از ابن سیرین منقول شده اما صحیح نشده و تبدیل لفظ رجیم به لفظ غادر و عوی
چنانچه ندلی از بعضی مشایخ لفظ أعوذ بالله القادر من الشیطان الغادر یا أعوذ بالله العقی من
الشیطان العقی نقل کرده این هم ثابت نشده اند اما زیادتی الفاظ تنزیله و تعالی و تعوذ پس
آن جائز است آن چند الفاظ منقول شده یکی أعوذ بالله الصمیم العظیم من الشیطان الرجیم

ست که قرائی حرمین و عراقین و شامیان خوانده اند و از ورش و بعضی طرق بروایت جنس هم
منقول شده و در احادیث هم ثابت شده دوم لفظ **أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**
و این بقول است بعضی طرق از ورش و قبیل و این کثیر ستوم **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**
إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و این منقولست از ابی جعفر و ورش و ابن عمر و حمزه و کسانی چنانکه
أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و این منقولست بعضی طرق از حفص و قبیل
و ورش و خیم **أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** **إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** و این منقولست از
ابن کثیر ششم **أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** **إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**
و این منسوبست بقرات حسن بصری رحمه الله و هفتم **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** و این منقولست
اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و این منسوبست بحمزه بروایت خلف هفتم **أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ**
وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَبِسُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و او ابوداود و در زیادتی الفاظ
و شام شیطان هم در بعضی روایات مروی شده اند اما نقصان کردن لفظ تعوذ آن هم جائزست
بشرط صحت و آیت از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و صحت اخذ سلف کرام آن چنانچه در ابوداود
در حدیث جبر بن مطعم لفظ **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ** بدون لفظ **رَجِيمِ** وارد شده کلام دیگر تعوذ
در هر دو اخفا تعوذست بوقت قرات بدانکه مختار تمام قرا در تعوذ و هر تعوذست بوقت شروع قرات
اگر قرات بلند باشد و است خواند اگر قرات پست باشد مگر از نافع و حمزه اخفا هم در قرات مجزئ
شده تا فرق باشد میان قرآن و غیر قرآن چرا که تعوذ از قرآن نیست و تعوذ از غیر قرآن ثابت نشد
بلکه محل آن قبل از شروع قرات است اجماعاً و بر تعوذ وقف و وصل تعوذ با سبله هر دو جائزست با سبله
هم وقف و وصلش باول سوره هر دو جائزست لیکن وصل سبله با فاتحه و انعام و کف و انبیا و سبحا
و فاطر و محمد و قمر و حسن و حاقه و قارعه بهترست اگر چه وقف هم بلا خدشه جائزست و تعوذ قبل از قرات
مستحبست بعضی بطرن و خوب فتنه اند و اگر قاری قرات را قطع ساخت پس اگر در آن وقفه کلام متعلق
قرآن مانند پرسیدن سله قرآن یا تعلیم لفظ قرآن و غیره پس عاده تعوذ ضروریست اگر بکلام الصبی
مشغول شد عاده تعوذ کند و بسلم الله خواندن در اول فاتحه با اتفاق قرا ضروریست یا خواه ابتدا
بفاتحه کند یا بعد از قرآن یا از ناس و وصل فاتحه کند بهر حال تسبیح یا گفتن و همچنین در میان هر دو
تسبیح گوید سوای سوره برات که در ابتدای آن تسبیح نکند و گوید میرا که تسبیح برای امانست و در برات آیت
سَمِعَ قَائِلُوا الشَّيْءَ كَذِبًا وَجَدَ شَعْنُهُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً و غیر اینها که دلالت

بر عدم امان کفاری کند نازل شده پس آیت امان بر سر این دوره مناسب نیست اگر شروع قرات از کسی
 سوره کند بسمله باید گفت سواى سرایت که بران بسمله نگویید و اگر شروع قرات از اجزا و احزاب اعشار کند
 و رسوده بقرت باشد یا غیر آن پس قاری و تسمیه گفتن و گفتن اختیار دارد و اما تعویذ ترک نباید کرد و گفتن
 تسمیه آنکه تسمیه برای ابتداست و اینجا بتدایافته شده و وجه ترک تسمیه آنکه موضع تسمیه اول سورت
 نه در میان سورت و تسمیه بین السورتین مذہب امام عاصم و ابن کثیر و کسانی و قالون است و دیگر قرا میان
 و سوره تسمیه نگویند بسمله تا کین امام حمزه هر دو سوره را وصل بیا و وقت بر آخر سوره ماضیه میکنند و از این
 وجوه و روش وصل بهم مقولست و سکت هم مقولست لیکن بر سر سوره قیمه و طغفین و بلد و غیره بالاتفاق
 تسمیه باید گفت و برای امام حمزه برین سوره راجع سکت باید کرد و بد آنکه اگر بدون وقف بر آخر سوره گذشت بسمله را
 پس ساز پس بسمله وقت کردن جائز نیست و الا وقف بر آخر سوره ماضیه و بر بسمله هر دو جائز است چنانچه
 وصل هر دو جائز است و وقف بر آخر سوره و وصل بسمله باول سوره آتیه هم جائز است غرض که یک صورت
 ممنوعست سه صورت جائز است باید دانست که بسمله نزد امام مالک و بعض اصحاب ابی حنیفه از قرآن است
 و نزد جمهور علما از قرآن است لیکن خبر و فائحه است نه خبر و کسی سوره دیگر اما آیت مستقل از قرآن است که بک
 تبرک نازل شده و همین است مذہب جمهور اصحاب امام ابی حنیفه کوفی و ائمہ در نماز پس بخوانند و قول صحیح
 و معمول شافعی آنست که هم آیت است از فائحه و هم آیت است از هر سوره انداد نماز پهر تسمیه میکنند اما قرائی کوفی
 بسمله را جزو هر سوره قرار داده اند عجب لطیفه است که قرائی کوفه بسمله را جزو هر سوره گویند و فقهائى کوفه
 نه جزو فائحه گویند نه جزو هر سوره و همه اقوال حق اند از قبیل اختلاف قرات هستند اما بسمله
 که درین سوره نزل واقعت بالاتفاق جزو آیت است وَاللّٰهُ اعْلَمُ بِالْقَوَائِبِ

باب دوم در مخارج و صفات حروف و مشتمل بر دو فصل

فصل اول در مخارج حروف آنکه حروف شعی هستند نه هستند و لا خارج است که مرکبست از لام و الف و همزه
 و الف داخل آنها هستند اگرچه عوام همزه را الف میگویند لیکن الف همزه جداست که الف همیشه را
 باشد بنی مضطربان مانند ما و لا و همزه گاهی ساکن باشد بضه فطران مانند یا و هو و کاهی متحرک
 پیش آنهاند الله و الله و او و کوا و العلم و در قراءت مخارج اینها علمای قرات عربیه را اختلاف است و تفصیلش
 در کتاب دبیة قرئت مخارج جمع مخارج است و مخارج اسم فاعل است مراد از آن جای خروج و پیدایش حرف است و او
 و جمل حرف صوت میباشد و صوت هوای متعوج را گویند که بمقادیر و دویم تنگی و تنوع شده باشد
 و در فحوی باشد که معتد باشد یا مخرج متعوج یا مقداره و بین انسان و حرکت حرف غرض است در حرف

فصل اول در مخارج حروف
 آنکه حروف شعی هستند نه هستند و لا خارج است که مرکبست از لام و الف و همزه
 و الف داخل آنها هستند اگرچه عوام همزه را الف میگویند لیکن الف همزه جداست که الف همیشه را
 باشد بنی مضطربان مانند ما و لا و همزه گاهی ساکن باشد بضه فطران مانند یا و هو و کاهی متحرک
 پیش آنهاند الله و الله و او و کوا و العلم و در قراءت مخارج اینها علمای قرات عربیه را اختلاف است و تفصیلش
 در کتاب دبیة قرئت مخارج جمع مخارج است و مخارج اسم فاعل است مراد از آن جای خروج و پیدایش حرف است و او
 و جمل حرف صوت میباشد و صوت هوای متعوج را گویند که بمقادیر و دویم تنگی و تنوع شده باشد
 و در فحوی باشد که معتد باشد یا مخرج متعوج یا مقداره و بین انسان و حرکت حرف غرض است در حرف

حلول میکنند و حرف محل اوست و بنا بر این جزئی حروف نزد محققین موافق عدد حروف است نه هستند اما مشهور و مختار تاخرین شانزده مخرج هستند و بعضی مخرج نده را شمرده هفت گفته اند و اصول این مخرج سه هستند حلق و دهن و لب و غده خارج است که از صفا است گو بعضی علما مجازا از حروف شمرده اند و استخوان حرف که از مخرج خود برآمده است یا نه نیست که آن حرف مقصود الاستحسان اساکر که در اولش همزه مفتوحه متصل سازند پس بهر جا که صوتش منقطع شود همان مخرج اوست باز نیک بنگرند که از مخرج معین مخرج بعد از یاء همزه مخرج است و معین سازند و هم امتحان کنند پس اگر امتحان حرف متحرک از کسی طایفه مقصود باشد پس آن حرف استحرک بهر حرکت که باشد کرده و آخرش تانی سکت افرازند و تلفظ کنند پس اگر پرسند که خیم جعفر را تلفظ کن پس بوجه و صا و صراط را صده تلفظ کنند و بکذا اهل حلق را سه مخرج است قصی و اوسط و آوئی و شش حرف از آن می براین پس همزه و با از اقصی حلق که بجانب سینه پیوسته است پس بعضی الف با هم از اقصی حلق گفته اند و بعضی الف را با وی گفته و پدید است که الف هوا می آید و الف ثلثه می براید لیکن تلفظ الف چون هوای حلق را زیاده و خلست لهذا بعضی از اهل حلق و بعضی هوا می گفته اند و مبر و قول و می دارند و از وسط حلق و حرف بیرون می آیند و ح و ح مملکت و از اول حلق که بجانب دهن و بیرون می آیند و غ و خ مجتنب می گردانند و مخرج و همزه حرفت اول از اقصی زبان که حلق پیوسته است و قصی کام که متصل است لهات قاف می براید بعضی او را از جانب داخل لهات که بطرف خلست گفته اند و بعضی از جانب خارج لهات که بطرف دهن است میگویند و مخرج دوم کاف است از اقصی زبان مانند قاف و کام بالا که قلیل از مخرج قاف بیرونست ششم مخرج جیم و شین یا از میان زبان کام بالاست چهارم ضا و از اول کناره زبان و گوشه دهن بین یا بسیار و اضراس که قریب کناره زبان واقع اند برین شوی و از هر دو جانب دهن واحد میتوان گفت و از یک جانب هم به آنز دست از میان شوار و لینا آراست و از جانبین بسیار و شوار است پنجم مخرج لا است از آخر کناره زبان و کام بالاست که قریب مجاذی رباعیه و انیاب و ثنا یا است ششم آنون از سر زبان و زیر دندانهای بالاست نزدیک کام و از دماغ می براید هفتم را از سر زبان و لثه های ثنایای بالاست لیکن پشت زبان هم خل و ا و ششم ظا و ذال و نا از سر زبان و پنج دندانهای بالاست ششم ظا و ذال و نا از تیزی سر زبان و تیزی و کناره ثنایای بالاست و هم صا و و شین و نا از تیزی سر زبان و کناره ثنایای غلی بشارکت ثنایای علیا و لب ط و مخرج است اول مخرج فا از اندرون لب پایین و از کناره دندانهای بالاست مخرج دوم قاف و با و همست از میان هر دو لب لیکن از پیوستگی تری هر دو لب میسر از پیوستگی خشکی هر دو لب و او از اجمل

یعنی حرف حلی و جوف
درین روز لب
لبه و بعضی و بی هم گفته اند
منه غم فیض
ف
از آنکه دندانها را درین
قسمت می و دویدند
و لب را دندان ثنایا علیا
و لب را دندان ثنایا علیا
همین و بعضی میان دهن
مجازی می بینند و دولا
و دیا بین و قاف چهار دندان
چهار جانب ثنایا یک دندان
دوسه دولا و دیا بین
نام دارند و قاف و دیا بین
بیشتر دندان یک نام چهار دندان
و دیا بین از زبان نام دارند و قاف
چهار دندان یک نام دارند و قاف
انیاب که فوکل نام دارند
دوازده دندان نام دارند و قاف
ضوا و کل سرش با لثه
بین که دندانها را از بعضی
مرد را چهار دندان می گویند
طراحی و دولا و دیا بین
این هم ششم را از بعضی
دور و طو جوفی می گویند

و از آن مخرج
و از آن مخرج
و از آن مخرج
و از آن مخرج

و غنچه می برد و باغ را یک مرغ که از آن می بیند می بیند و آنکه با لشکر کین مخفیین
 بر دایت سوسی چرا که مخرج نون می بیند مخفیین منتقل می شود از مخرج اصلی خود بسوی دماغ بقول
 صحیح که در حالت اخفا درین حروف زبان را داخل نیست و در قوی زبان را در حالت اخفا هم
 داخل هست و اگر می بیند نون مظهر و مخسرک باشند پس از مخرج سابق می بر آید و الله اعلم بالصواب
فصل دوم در صفات حروف بدانکه صفتی را از صفات حروف بعد از آنکه بیاید پس چون صفت
 بیان کرده شود صد آن هم معلوم شود و از قاعده بیان پس بدانکه بعضی از صفات حروف صفات
 ضعف هستند مثل همس و رخاوت و بعضی آن صفات قوت هستند مثل جهورت شدت پس همس
 و ه حرف کششکاک خاصه هستند و همس برای آن میگویند که همس از ضعیف و ضعیف گویند چون این
 حرف بسبب ضعف اعتماد بر مخارج اینها وقت تلفظ اینها نفس جاری ماند و بند نشود پس ضعف خفا
 و آواز اینها پدید شود و اینها همسویه نام کرده شدند لیکن جریان نفس و کاف تا خوب معلوم نمی شود
 گویند صوت هست لهذا بعضی علماء در همسویه بودن اینها خلاف کرده اند و توزه حروف باقی
 همسویه نام دارند که سبب قوت اعتماد بر مخارج اینها در تلفظ اینها آواز بلند باشد و حروف شدید شدت
 حروف اجد قطبکت هستند و شدید برای آن گویند که سبب شدت و قوتی که از صد صوت تلفظ
 اینها جاری نباشد و صد اینها حروف رخوت هستند که در اینها صوت جاری ماند و بیخ حروف
 لن عمر ما بین شدید و زوجه هستند و بعضی او و یا را هم درین بین شمرده اند که اینها مانند
 شدید شدت دارند و زوجه نرمی دارند بلکه بین بین هستند و حروف در حد است آذی بخت
 آن حروف میگویند که در اینها میشود و در غیر اینها نمی شود و صد این قصیده است و حروف
 مستغلیه هفت است خ ص ط ظ غ ق و استغلا بمعنی طلب بلند است چون که در تلفظ اینها
 زبان بسوی کام بالا مرتفع میشود و لهذا اینها را مستغلیه میگویند و اعلای ایشان در استغلا ط است
 و صد ایشان مستغلا است و آنها حروف باقیه هستند و ط و ظ و صا و ضا و حروف مطبقه هستند و با
 حروف منفتحه مانند و طبقه بخت آن میگویند که بوقت تلفظ اینها زبان بکام مجازی خود منطبق می شود
 و درین حروف صفت استغلا کاملست و استغلا و طباقی هم از صفات حروف قویه است و اعلای
 ایشان ط است و حروف ضعیفه است ز من ق و ضعیفه و لغت آذی میگویند که جانوران هم نام
 را آن آواز دهند چون در تلفظ اینها آذی مانند آن آواز شنیده شود و لهذا آن صفت موم شدت
 نقشی بکسیت و آن شین است چون نقشی جنبی انتشار و توسع است و این حرف نام بوقت تلفظ خود در آن

و غنچه می برد و باغ را یک مرغ که از آن می بیند می بیند و آنکه با لشکر کین مخفیین
 بر دایت سوسی چرا که مخرج نون می بیند مخفیین منتقل می شود از مخرج اصلی خود بسوی دماغ بقول
 صحیح که در حالت اخفا درین حروف زبان را داخل نیست و در قوی زبان را در حالت اخفا هم
 داخل هست و اگر می بیند نون مظهر و مخسرک باشند پس از مخرج سابق می بر آید و الله اعلم بالصواب
فصل دوم در صفات حروف بدانکه صفتی را از صفات حروف بعد از آنکه بیاید پس چون صفت
 بیان کرده شود صد آن هم معلوم شود و از قاعده بیان پس بدانکه بعضی از صفات حروف صفات
 ضعف هستند مثل همس و رخاوت و بعضی آن صفات قوت هستند مثل جهورت شدت پس همس
 و ه حرف کششکاک خاصه هستند و همس برای آن میگویند که همس از ضعیف و ضعیف گویند چون این
 حرف بسبب ضعف اعتماد بر مخارج اینها وقت تلفظ اینها نفس جاری ماند و بند نشود پس ضعف خفا
 و آواز اینها پدید شود و اینها همسویه نام کرده شدند لیکن جریان نفس و کاف تا خوب معلوم نمی شود
 گویند صوت هست لهذا بعضی علماء در همسویه بودن اینها خلاف کرده اند و توزه حروف باقی
 همسویه نام دارند که سبب قوت اعتماد بر مخارج اینها در تلفظ اینها آواز بلند باشد و حروف شدید شدت
 حروف اجد قطبکت هستند و شدید برای آن گویند که سبب شدت و قوتی که از صد صوت تلفظ
 اینها جاری نباشد و صد اینها حروف رخوت هستند که در اینها صوت جاری ماند و بیخ حروف
 لن عمر ما بین شدید و زوجه هستند و بعضی او و یا را هم درین بین شمرده اند که اینها مانند
 شدید شدت دارند و زوجه نرمی دارند بلکه بین بین هستند و حروف در حد است آذی بخت
 آن حروف میگویند که در اینها میشود و در غیر اینها نمی شود و صد این قصیده است و حروف
 مستغلیه هفت است خ ص ط ظ غ ق و استغلا بمعنی طلب بلند است چون که در تلفظ اینها
 زبان بسوی کام بالا مرتفع میشود و لهذا اینها را مستغلیه میگویند و اعلای ایشان در استغلا ط است
 و صد ایشان مستغلا است و آنها حروف باقیه هستند و ط و ظ و صا و ضا و حروف مطبقه هستند و با
 حروف منفتحه مانند و طبقه بخت آن میگویند که بوقت تلفظ اینها زبان بکام مجازی خود منطبق می شود
 و درین حروف صفت استغلا کاملست و استغلا و طباقی هم از صفات حروف قویه است و اعلای
 ایشان ط است و حروف ضعیفه است ز من ق و ضعیفه و لغت آذی میگویند که جانوران هم نام
 را آن آواز دهند چون در تلفظ اینها آذی مانند آن آواز شنیده شود و لهذا آن صفت موم شدت
 نقشی بکسیت و آن شین است چون نقشی جنبی انتشار و توسع است و این حرف نام بوقت تلفظ خود در آن

معمول شد و حرف لیس و هسند و او و یساکن با قبل ایشان مفتوح و حروف علت چهار هستند حروف مد و همزه چون که اکثر تعلیل و تغیر و زینها واقع میشود و لهذا اینها را حروف علت گویند و علمای صرف همزه آخر علت گویند و حروف قفل و نخست قی طاب تج و و متفق علیهم جمیع قراوت شریفین اینها قافست و ربانی حروف اشتلافت و قفله و رخت حرکت دادن چیزی را گویند چون که بوقت تلفظ اینها توهم و شبهه جنبش اینها پیدا باشد لهذا باین صفت موصوف شدند خاصه در حالت قف بر یحروف که زیاده شبه جنبش اینها را و غرض که بسبب قوی که این حروف دارند در تلفظ سکون ایشان سامع را توهم و شبهه جنبش ایشان رود و آنکه در حقیقت جنبش دارند چرا که جنبش حروف ساکن و جمیع حروف در وقت قف و حرکت بسیار معیوبست قفله باشد یا غیر آن پس آنچه عوام این زمانه در وقت حروف قفله چنان سخت تلفظ کنند که صاف جنبش بلکه حرکت و تشدید حرف موقوف علیه سموع شود این محض غلطت اجتناب ازین فعل و جهت بدانکه بعضی از صفات مذکوره قوی هستند مانند جبر و شدت و اطباق و اعتلا و هتلا و قفله و صغیر و تشیی و انحراف و تکریر که اینها صفات قوت هستند و هم در رخاوت و استفعال و انفعال صفات ضعف هستند پس هر حرفی که دران سه صفت قوت باشد آن قوی تر خواهد بود و ازان حرف که دران دو صفت قوت باشد و هر حرفی که دران چهار صفت قوت باشد آن حرف قوی تر خواهد بود و همچنین صفات ضعف اقیاس باید کرد پس هر حرفی که دو ضعف ضعف از او صاحب یک ضعف است زیاد و ضعیف خواهد بود و همچنین قیاس در تمام حروف باید کرد و حروف مذکوره شش حروف اند ف ر م ت ل ب مذکوره برای آن میگویند که از کثرت زبان و لب کام پیدا میشوند و ذوق کثرت و جانبشی را گویند و باقی حروف را مصمته میگویند برای آنکه صفت بعضی نیست چون که این حروف هر کلمه با عی و خفا را از آنکه از حروف مصمته مرکب شود منع میکنند لهذا مصمته میگویند یعنی هر کلمه با عی و خفا که از حروف مصمته مرکب باشد ضرورت که دران حرفی از حروف مذکوره باشد و اگر کسی کلمه محض از حروف مصمته ترکیب یافته آن کلمه بر زبان عرب ثقیل می باشد لهذا آن را نسبت به جمع کرده میدهند و سوای این صفات دیگر صفات حروف هم هستند آهویه و آشویه و ذوقیه و شجره و اسلیه و مینوره و غیره که تفصیل اینها را گذاشتم برای آنکه اینها مشهور و چندان معتبر نیستند و در مصمته تجوید ادا هم دخل کم میدهند فقط

باب سوم در بیان تجوید حروف

بدانکه قصد اصلی ازین فن تبیین بابست و باقی دیگر ابواب و مسائل خام و ثانیه این بابست و در بیان ابواب و مسائل که درین باب بسیار زائل کند و فکر صائب احرف سازد و از استاذ حاذق موافق این باب باشد

کند و الا در خواندن قرآن غلطی خواهد شد و اجتناب از غلطی و تجوید و ترتیل قرآن واجبست هر که تجوید قرآن
 نکند گنہگار است چرا که کلام الله تجوید و ترتیل از نزول و خدای تعالی نازل شده و همان تجوید بزرگتر
 است از ثنات بارید پس تجوید واجبست و ترک تجوید حرام شد پس باید که قرآن را حرف بحرف حسداً
 و پیوسته را پیوسته و مظهر را مظهر و مخفی را مخفی و مدغم را مدغم و مقصور را مقصور و ممدوم را ممدوم و اداسازد و
 سبائی که وقت منقولست و وقت کند و بی محل وقت نکند که کلام از انتظام و بلاغت افتاده مسموع شود
 و تفسیر ترتیل الفاظ مختلف در حدیث آورده شده که حاصل همه آن تجوید قرآن و حفظ و قویست و آن
 تجوید خواندن آن است بقواعد و احکام عربی احکام ابل عشق و عشق که آن ممنوعست برای حفظ تجوید سلف
 قواعد تجوید ضبط کرده اند و باب علایت حروف منقده ساخته تا قاری از استاد ثقه موافق آن قیام اخذ
 کرده و مشق را بران قواعد سپان ساخته از احکام ممنوع محفوظ ماند و احکام ممنوع و قیامت جلی خفی
 سخن جلی خطای اعراب یا کلمه است یا کم کردن از اصل کلمه یا زیاد کردن بر اصل کلمه که از آن خلل
 آید و سخن جلی خطا در مخارج حروف و صفات آن باشد و سخن لایحه قاری ما هر یک معلوم نکند بخلاف
 که آن را هر کس یافت کند پس سخن خفی مانند از هم جدا ساختن حروف قریب المخرج را و متحد المخرج را
 و مابین اینها تمیز نکردن و باریک را پهن خواندن و راز را کر کردن و لامات را پر و فوات را الطین را فتن
 و بکند و رین سخن خفی اگر چه احتمال معنی نشود اما قرات قرآن بی حسن شود پس قرآن بر علایت این همه
 امور از خدای تعالی بوسیله جناب حضرت رسالت مآب علیه السلام صحابه کرام و اساتذہ علیهم الصلوٰۃ
 ببارسیده چنانچه علامه جزری در نشر نوشته و لا شک ان الامامة کما هم متعبدون بفهم معاکل
 القرآن و اقامه حدود و هم متعبدون بتصحیح الفاظ و اقامه حروف و علی الصفاة السلفا هم
 ایضا القراءۃ المتصلة بالخضرة الانبیاء الا فضیلة العربیة التي لا یجوز مخالفتها ولا العدول
 عنها الی غیرها و الناس فی ذلک بین محسن ما جور و مسی اثم او معذور فیندر علی تصحیح
 کلام الله تعالی باللفظ الصحیح العربی الفصیح و عدل الی اللفظ الفاسد الجلی الخ البیض القبیح استغناء
 بنفسه و استبدالاً برأیه و حدسه و انکالاً علی ما الف من حفظه و استکباراً عن الرجوع
 الی عالم یوفقه علی صحیح لفظه فانه مقصر بالاشک و اثم بل لا یرب عاشر بلا امریه فقد قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم الدین النصیحة لله و لکتابه و لرسوله و لایمة المسلمین
 و عامتهم ما من کان لا یطاع و له لسانه و لا یرید من یرید الی الصواب بیاناً فان الله
 لا یكلف نفساً الا وسعها و لهذا اجمع من تعلیمه من العلماء علی انه لا یصح صلوٰۃ قارئ

خلف امی و هون لا یحسن القراءة و اختلافا فی صلوة من یبدل الحرفا بغيره سواء تجانسا و تقابلا
واحد القولین عدم الصحیح کمن تراکم بالعين او الدین بالتاء او المضمی ببا الحاء او الطاء ^{لک}
عد العلماء القراءة بغير تجوید محنا و عدد القاری بها کثارا ^{ایم} نشر ترجمه شک نیست رین که
بتحقیق چنانکه امت محمدیه متعبد و مامور اند بتدبر معانی قرآن و تعجیل با و امر قرآن چنان متعبد شوند
بالتجید الفاظ قرآن و درستی حروف آن بر آن صفت که گفته و آموخته شده از ائمه قرات بسند
متصل یا مختصر نبوی عربی که فصیح العرب بودند علیهم السلام و اسلام آن صفتی طریق که گفت
~~این جائز نیست و نه تجاوز از آن طریق و صفت نبوی دیگر طرق و مردم و ادای این صفت~~
و طریق قرات و اثر اند در میان خوبان دنیا و خوبان دین و ثواب یابند و جوان گنهار یا سخر و
پس که قادر باشد بر صحیح خواندن قرآن بالفاظ صحیح عربی هیچ باز عدول تجارت کند بسوی لفظ غلط
عجمی یا بیطی زبون خود را غنی داند از تعلم تجوید و اگر کند بر فهم و استنباط خود و اعتماد کند بر آنچه
بر حفظ و خواندن آن خو گرفته و از راه تکبر رجوع بسوی عالم قرات نکند و از دنیا نموده او آن
تکلیف لفظ صحیح قرآن بیاموزد پس آن شخص قصور و از دست بماند که گنهار است بلا ریب و غایب است
بلا شبهه پس بیشک فرموده رسول الله صلی الله علیه و سلم که دین همین خیر خواهی است برای خدا و کتاب
او و رسول او و برای ائمه سلیمین و عوام و منان را لیکن سبک زبان او در قابو نباشد و هم استادان
یسر نباشد پس بیشک خدا تکلیف نمیدکند کسی پس اگر بقدر طاقت او و همین سبب اجماع کردند آن علمای
که معلوم هستند بریکه جائز نیست نماز قاری خلف امی و امی آن باشد که قرات قرآن یک
تجوید نداند و اختلاف است در میان علما در نماز کسیکه بدل سازد حرف را بغير آن حرف یا بغير تنج
یا قریب المخرج باشد و صحیح ترین قولین عدم جواز است مانند کسیکه بخواند الحمد لله ^{ایم} بجای حا
والدین ابتدا و مضروب را بخواند بجای غین و بطن بجای و همین سبب شمرده اند علمای قرات بلا تجوید
را حسن و قاری بلا تجوید را حان فقط پس از تصریح بن جزری تمام شبهات اهل زمانه در تجوید و حرف ضا
صاف شدند و هم معلوم شد که سند قرآن و علم قرآن هم رکن این علم شد لهذا مناسبتی که
این فقیر هم یک سند از سندی سلسلات خود درج این ساله سازد پس میگوید که خواندم قرآن
مجید و فرقان حمید از اول تا آخر بروایت حفص بن خالد ماجد خود و مولوی محمد خفوری سبزه و هم از
ایشان بقرات سه مرتبه مکرر متواتر جسته جسته شنیدیم و والدین خواندند بر قاری معصوم الدین پالی بی
و ایشان بر قاری عبید الله مرحوم و سند ایشان شهرت و هم خواندم و شنیدم قرآن بر استاد

اختاروا ذلك ان قلت اذا لم تبلغ الاستطالة قدر المد الطبيعي فهي لا تخص بالضاد بل الشين المعجمة
مستطيلة ايضا للتفتي ولذا صرح في الرعاية في باب اختلاف النحارج باستطالة الشين
وصرح فيها في بيان التفتي ان الشين تنفشت حتى اتصلت بحجر الظاء المعجمة فظهر ان التفتي
يوجب استطالة الصوت فكل متفتش مستطيل وقد عرفت حروف التفتي في بابها وبالحكمة ان الحرف
على اربعة مراتب في الاستد اصلا وهي الحروف الشديدة وزما في يمتد قدر الف هج و ف والممد
وزما في يقرب من قدر الف وهي الضاد المعجمة وحروف التفتي وزما في يقرب من الاي وهي واو
الحروف فالزما في القريب من المد الطبيعي يعبر اطلاق المستطيل على جميعها لظهور طولها فلم يخصص
الاستطالة بالضاد قلت هذا سوال حسن وجوابه بشكل وغاية ما يمكن ان يقال الضاد شابهت
بالظاء المعجمة في التلفظ وشادها في جميع الصفات الا الحصر والاستطالة اذ الظاء قريب من الاي
كما عرفت فصرح باستطالة الضاد ليعلم الفرق عن الظاء ولذا قال ابن الجحدي والضاد باستطالة
ومخرج من عن الظاء كلها حتى ولو تمس حاجة الى بيان استطالة حروف التفتي على ان بيان تفتيها
يؤمن استطالته وضد الاستطالة التفتي بسكون القاف وفتح الصاد ولم يقع الاصطلاح به انتهى
عبارة تهذيب درين عبارت نال بايد که اکثر شبهات رفع شوند اول بايد دانست که تميز و قسم
يباشد یکی ذاتی و دیگر صفاتی چنانچه تشابه هم و قسم يباشد ذاتی و دیگر صفاتی پس بايد دانست
بسبب مخالفات مخير بين الشان تميز ذاتی حاصلست پس تشابه ذاتی میان حروف متحد المخرج يباشد
مانند سين صاد و دال تا که در خارج خود با متحد هستند و تمايز از یکدیگر درینها بسبب صفات حاصل میشود
پس ينها تشابه ذاتی و تمايز صفات ياست تشابه صفاتی میان حروف مختلف المخرج و مشترک الصفات
يباشد چنانچه میان ضاد و ظا و دیگر حروف که با وجود مخالفت مخرج شرکت صفات دارند و ملازم
صفت عرض متفارق نیست بلکه عامست از عرض متفارق و دائم و لازم وجود که از وجود ملازم خود
هرگز جدا نمی شود پس هر حرفی که با حرف دوم شرکت در مخرج دارد و صفات خود از ان ممتاز می شود
و هر حرفی که با حرف دوم شرکت در صفات دارد و مخرج خود از ان ممتازست چنانچه این مضمون با
جزری در نشر تصریح کرده و گفته که ضاد و ظا از ان قسم هستند که بمخرج خود با ممتاز اند و بصفتان
سواي استطالته مشترک اند پس حال معلوم شد که ضاد و ظا بسبب اختلاف مخرج خود با از قسم کاف تا
شدند نه از قسم سین و صاد چه میان ضاد و ظا نفس تميز و فرق بسبب اختلاف مخرج حاصل شود اما
ظهور آن فرق و تميز بسبب صفت استطاله روشن شد لهذا اصحاب جمله لفظ ليعلم الفرق آورده

هر جا که همزه جمع شوند هر دو را نیک تلفظ کنند و تحقیق تمام او را کنند در تمام قرآن نزد امام عاصم
 یک جا در سوره فصلت و کلمه عا^نجی^ن یک بر وایت حفص تهیل همزه و و باید کرد و در هر جا
 تحقیق همزه و و غلط است اما قسم دوم از مد سکون آنست که سکون و و عارضی باشد سبب وقت
 اجتماع ساکنین سبب قف میشود مانند عا^نجی^ن پس اگر وقت کنند اجتماع ساکنین شود میان
 یا و نون پس این مد را مد سکون قفی نامند و درین قسم سه وجه جائز داشته اند یکی مد طول سه الفی
 و دوم مد توسط و الفی و این هر دو وجه اولی هستند سوم مد قصر که یک نیست سوای مد طبعی که در حروف
 قصر مد و الفی خواهد شد و این اولی نداشته اند و در و الفی و سه الفی هم مد طبعی مراد است
 این شش قسم مد است که مذکور شد پنجم مد و حروف مد و این بود اما مد و حروف پس این هم مد و حروف
 اول مد و قفی مانند خیار و سق و و درین مد دو وجه طول و توسط جائز است و قصر را نیز جائز است
 اما معمول نیست و فرق نیست میان آنکه ساکن و و همزه باشد مانند شنی و سق و یا غیه همزه باشد
 چنانچه گذشت دوم مد غیر قفی و آن مخصوص و تلفظ عین که در کتب حفص و عسقل و پس پس تمام
 اقسام مد تا اینجا هشت شد شش در حروف مد و این و دو در حروف این یک قسم مد دیگر است مخفی
 مذکور شد که همزه اول باشد و حرف مد بعد همزه باشد مانند امن و آینه درین مد هم طول توسط
 و قصر هر سه وجه نزد و در حروف مد و مقروست چونکه درین یار قرات امام عاصم روایت حفص شریعت
 دارد اما مد مقروست میان همان قواعد است که تعلق بقرات عاصم و روایت حفص دارند اما میان مذکور
 و درش انحراف کردیم بدانکه مقدار کشش مد بقرات عاصم نیست که متصل و منفصل را برابر چهار الف بکشید
 و استخوان و دهنش این مقدار و توف بر شنید نیست از قاری ثقة و یا بعد از گشتان باین طوری که برای این
 یک انگشت پنجم و نه است بن سازد پس برای چهار الفی چهار نوبت عقد کند و برای سه الفی سه نوبت
 عقد کند و بکذا یا باین طور فهم معتدل قیاس کند که فخر را در عقل خود خوب بسجد که هر چه قدر عصبه تلفظ
 شود باز آن را دو چیز ساخته خوب بسجد پس این یک الف شد پس چون این را مضاعف کنی و الفی شود
 و در الفی را مضاعف کنی چهار الفی شود و اگر یک الفی را دو بار مضاعف کنی سه الفی شود و پس همین
 میزان جمیع مدات را بسجد و بدانکه در جمیع اقسام مد برای عاصم سه الفی هم جائز است مگر در مد و قفی که در اینجا
 در الفی است این روایت شریعت و در مد شیع چهار الف تا سه میکشند و در مد سکون مد غمی مد قلب است
 و در مد سکون قفی سه وجه جائز هستند طول سه الفی و توسط دو الفی و قصر یک الفی سوای مد طبعی که در حروف
 و همچنین است سکون قفی در حروف این که سه وجه جائز اند و در حروف عین که در فو^نل تجزیه است اول سه الفی

و نیز پس از آنکه کسر باشد کسره لازمی و بعد آن حرفی از حروف استعلا نباشد پس آن را بار یک باید خواند
 همانند آنکه گفتند در همه جا که قبل از برای ساکن کسره لازمی باشد و بعد آن حرف استعلا آید آن را بار یک باید خواند
 مانند قرطاس و مرقه و غیره زیرا که کسره ماقبل تریق را تقاضا میکند و حرف استعلا تخفیف می بخشد
 پس جمع حاصل کردیم و در اصل پر بود پس بر خواندیم و سوای این سه ماده مثال حرف استعلا در تیر آن
 یافته نشده لیکن در کلام عرب یافته شده مانند ارضاء العنان و ارضاع و ضغام و تخریج و غیره
 بعضی بر عابت حرف استعلا تخفیف میکنند و بعضی لمحاظ دو کسره ماقبل را بابت تریق میکنند که کسره جابین
 مقابل حرف استعلا است پس بار یک باید خواند اما معمول مردم اولست اگر بعد از حرف استعلا نیست
 و ماقبل آن کسره تخفیف اصلی نیست بلکه عارضیست که گاهی باشد و گاهی نباشد مانند کسره همزه و اصل
 از چون که در وجه کلام ساقط میشود مانند رَبِّ السَّجَّوَاتِ وَ مِنْ السَّجَّوَاتِ اَوَّلُ اَتَانَا بَوَاسِلِ اَن اَتَمَّ
 تخفیف باید کرد تا که فرق باشد میان کسره لازمی و کسره عارضی چرا که کسره عارضی را چندان قوت نیست
 کسره نیست و اگر سکون را بسبب قفا آمده پس اینجا هم رعایت حرکت ماقبل می کند و بعضی حرکت
 نفسی ای را اعتبار کنند و این قول معتبر نیست پس اگر ماقبل می باشد ماقبل می باشد یا فتح پس آن را بخوانند
 مانند قمر و نذر و بکند و اگر کسور باشد تریق کنند مانند مکر و منقحر و اگر ماقبل می باشد ساکن و ضمه
 هم ساکن باشد لیکن آن ساکن یا نباشد پس اعتبار حرکت ماقبل را می بینند که مفعول یا مضمر باشد بخوانند
 مانند القدر الاکهار و الموقر و منقحر و اگر کسور باشد تریق میکنند مانند منقحر و اگر ساکن ماقبل می باشد
 حرف یا است پس ماقبل می باشد یا فتح پس آن را بار یک خوانند مانند منقحر و ضمه چرا که
 یای ساکنه حکم کسره دارد پس حاجت نظر کردن بماقبل آن نیست و الله اعلم بالصواب

باب نهم در بیان وقف بر آخر کلمه

بدانکه وقت استادنست بر آخر کلمه و این هم از ضروریات قرآنست چرا که در یک نفس تمام قرآن خواندن
 محالست پس نفس را بدین سه قسم تقسیم می نمایند بی قاعده و بیجا خواندن بخوانند باین طریق و وقت محالست
 ضرورتش تا وقت بیجا و بیقاعده نشود و بدانکه بنای شمار آیات بر قول جناب سالت پناه علیه الصلوٰه و السلام
 هر جا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم آیت فرمودند پس آنجا آیت شمار شد و این آیات از نزد
 خدای تعالی نازل شده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای هر سوره میفرمودند که فلان سوره چندین
 آیتست و فلان سوره چند آیتست پس کم و بیش بدان محالست هم و اینها را در آن محالست
 نیست که تقنیست اما وقوف قرآن بر آیات پس صحاب کرام و علمای امت بحسب قیاس قرار داده خواه

سما عا از آن حضرت علیه السلام یا ایها السامعین هر جا که معنی تمام شد آن را وقف تمام نام نهادند و همچنین وقف
کافی و کسری و قسری را نام نهادند و بنا بر این علامه جزی بی تحقیق این امر در شرح کرده پس ازین امر معلوم شد که هر
کسیتی وقف و بر نهیست که از آن کردن آن وقت گناه لازم نشود و هر کس کسی جا وقف کردن حرام نیست که از
استادن و رانجا گناه شود و آری جائی در قرآن چنان باشد که از وقف قطع کردن آنجا و ناسد معنی است
شود یا از جمل ساختن آنجا توهم و ناسد معنی شود پس آن وقت و وصل عمل حرام خواهد شد یعنی اگر در وقت
و علم آن افساد معنی در وقف باز عمل وقف کند یا با وجود دانستن آن که در وصل حرام میشود و نیست عمل
وصل کند پس این وقف و وصل حرام است و الا کسی وقف در قرآن و جزی نیست چنانچه حرام است و نیست از
صحابه منقولست که بایک مانه را در علم مواقع و قوف صرف میساختیم ازین معلوم شد که وقف و قوف هم از
خبر و ریات قرآنست چونکه هر کس سبب بی علمی یا کم علمی او را که مواقع و قوف تواند انداخته و قوف
و قوف نالیف کرده بر مردم آسان کرده اند بدانکه قفهای دفع تنگی نفس و ضیق دم مقرر شد و این عرض
از اسکان خوب حاصل شود و اسکان در جمیع مواضع جائز است و گاهی قاری را در حالت قف منظور باشد
که سابع را بر حرکت موقوف علیه وقف سازد و آن ادا و طریقت کی اشام دوم دوم و مراد از اشام در اینجا
ضم الشفتین باصوت و این در وقت و ضم جاری میشود پس یعنی بوقت ساکن کردن حرف موقوف علیه
بدون لب اشاره کنند گو یا که ضم تلفظ کرده در حقیقت نه نمه خوانده بلکه ساکن خوانده مانند کشیده ای که اند
در تهریف اشام میگوید ضم الشفتین بلاصوت این را اعمی نه در یاد و کرد و یاد و مراد از روم الباقی ثلث
حرکت و استقامت و ثلثست یعنی حرکت موقوف علیا چنانچه هسته و نفعی خوانند که ثلث از باقی ماند
و در ثلث آواز ساقط شود و الا تجزیه حرکت نمی ندارد این در رفع و ضم و کسر و جری میشود و در نصب
فتح جاری نشود و این را کسیکه نمره یک قاری باشد و قصد سماعت هم داشته باشد بشود و کسیکه در شب
یا متوجه نباشند در یاد و این را نمی در یاد و کرد و نباید بعضی بخوبی یا مانند سیدویه در جمیع حرکات فتح
و نصب باشد یا رفع و جزی روم جائز دارند اما نزد قرا در فتح و نصب معمول نموده نیست در حالت نصب
حرف موقوف علیه که فتح یا تنوین داشته باشند پس در وقف آن تنوین را باالف بدل سازند مانند
علیها و حکیم غرض که طرق وقف چند هستند اول سکون محض که حرف موقوف علیه بلا روم اشام
ساکن سازند و این همه جا جایست دوم اشام که بوقت ساکن حرف موقوف علیه و لب اشاره بطرف
حرکت موقوف علیه کنند و این در ضم و رفع جاری میشود و در باقی حرکات جاری نمیشود چنانچه گذشت و سوم
روم که بقای ثلث حرکت است آن در رفع و جزی و ضم و کسر جاری میشود و در نصب فتح نزد قرا چنانچه گذشت

و سه جادوگر هستند که در آن روم باشد و نه اشام اولی تائین چنانچه فیما کما و سخته دوم جسم جمع
مانند علیکم و الیکم سوم در حرکت عارضی مانند کلمه یکن الکنینا و قل ارجعوا الله چون هر کلمه
لم یکن لفظ قتل وقف کنند نه روم باشد و نه اشام چهارم بدست آن نصیب حرکت بحرکت عرب باشد
مانند علیکم و حکیم و پس نیز بعضی نحوایان در رفع و جر هم بود و باید که گفت یعنی در عظیم و عظیمو
و اچیکم و رحیمی بنحوانند و بنجم زیاده کردن چیز نیست بعد حرف متوقف نمایند بای سخته بدانکه
بای سخته آن را گویند که بعد حرف متوقف علیه یک یا افزایند تا تنفس کامل مع اظهار حرکت حرف آخر
حاصل شود چنانچه در نظام الملیه و فسطاط النیکه و ما هیاه و در قرآن نخست پس قرار زیاده بای سخته
این سخته نقل شده اند مستند بدون یکی ازین دو امر بای سخته نیز دارند بدانکه اشام و سطلح
قرابچند معنی آمده یکی آنکه ندکور شد دوم خلط حرف بحر چنانچه در حرف متفرقه فیه می باشد مانند صدق
که حمزه و کسائی این را بخلاف زاهدان و بنحوانند و صراط را عاف هم همین اشام میخوانند سوم خلط حرکت بحر
یعنی قصد ضمه کنند و کسر ادا کنند مانند قیل و غیض و جی بقرات کسائی و هشام چهارم اخفای حرکت
مانند نهای و این بودن حرکت باشد بنحوی که اثرش باقی ماند و این را اختلاس هم گویند و این را قرب بست
گو بعضی این اشام نام نهاده و فرق میان روم و اختلاس آنکه در روم ثلث حرکت باقی ماند و در ثلث
ساقط و در اختلاس و ثلث باقی ماند و یک ثلث ساقط میشود و لیکن در باب تفه مراد از اشام همان معنی
اول باشد و لفظ اشام و روم و اختلاس و قلقلیه وقف بدون سماع و تعلیم از استاد ثقیه و دیگر طریقی کن
تیمست چنانچه از مقوله کیفیت باشد در تحریر و بیان بکنج چون چندی بکلی این کیفیات خواهد که قصد
تعلیم هم خواهد کرد و تلفظ او هم این کیفیت پیدا خواهد شد و از سطلح کتب خواندن کتب از استاد هم چیزی در
تنبیه بدانکه اگر چه کسی وقف در قرآن واجب است مگر حسبیت قاری واجب میشوند یا حرام
اتمام و قوف قرآن حسب عایت محالی با هم تفاوت دارند بعضی قوف قوی هستند و بعضی اقوی و بعضی
ضعیف و بعضی ضعیف و بعضی هر دو جانب وقف و عدم وقف دارند لهذا علمای امت برای فائده
عام و خواندن عوام چند روز قرار کرده اند تا سوافتی آری هنوز در تلاوت قرآن بلا تأمل وقف کنند و بگذرند
و قوف را عمل گذارند و بایستد و قوف باشند هر جا که متکلف شود جایجا و وقف کردن بکلیت چه در نظم
قرآن نازیبا نماید و سماع منکر قرآن بی باعجاز قرآن نبرد و نظم قرآن و نظر تر از هر سخته و ظلام غیر مرتب
معلوم نمیشد لهذا علمای امت حسب تتبع معانی قرآنی و توجیهات فرقانی مواقع و قوف ابعین است
بر گذار روز که دلالت ازند بر قوت و قوت یا بر ضعف آن نشان نهاده و آن را در و ششست هر طریقه

باب دهم در رسم الخط قرآن کیفیت وقف بران جمع قرآن

بر آنکه عایت رسم الخط واجبست خلاف رسم الخط نوشتن قرآن گناهست لهذا بر کاتبان قرآن واجبست
تعلیم رسم و بدون علم رسم در تحریر قرآن غلطی خواهد شد پس ثواب کجا سختی عذاب خواهند شد چنانکه استیعاب رسم
قرآنی طولی دارد و حقایق غلام مصطفی صاحب رساله مجمع الرسوم بقدر ضرورت تحریر کرده اند که حاجت
تحریر دیگر نماند و بعد از این رساله استیعاب آن گذاشته شد اما بحیال آنکه با کمال خالی بودن این مختصر از
ذکر رسم تحسین بود و لهذا قدری از رسوم که وقوف علیه وقف بود و دانستن آن بسیار ضرورتی ذکر کردیم
تبعصر بدانکه چون از کلام الله سورتی یا آیتی نازل میشد جناب ببالت یا بعلیه الصلوٰه و السلام میخواست
کاتب یا طلبیده آن آیت یا سوره را تحریر میکنند و همان وقت موافق تعلیم جبرئیل علیه السلام
رسم آن رسم تعلیم میفرمودند که این حرف اچنان باید نوشت و آن حرف را چنین باید نوشت بعد از آن
آیتی این رسم میفرمودند که این آیت از فلان سوره است و قبل فلان آیت بعد فلان آیت بنهیه همین گونه
تمام هر آیت از سورتش بیان میفرمودند و گاهی بعد بیان مقام آیت میفرمودند که فلان سوره تمام
کسی آیت از آن سوره بآی نمانده یعنی بعد تمام رسیدن آیات هر سوره حکم تمام سوره میفرمودند که که تزلزل
چندین سوره جاری بودی اما وقتیکه جمیع آیات کسی سوره فرمیدند میفرمودند که فلان سوره تمام شد بعضی بعض
سوره تمام تمام فرموده و آنگاه مانند سوره انعام و فاطمه و اکثر قصار مفضلات که سورت سورت نازل شدند آیت
نازل نشده اند پس این علوم شد که آیات تمام سوره کلام الله و بروی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرتب شده بودند
در ترتیب آیات کسی با فعل نیست و آنچه منسوخ شدنی بود پیش از عرضه آخری منسوخ شده بود و بعد عرضه
آخری نسخ هم واقع نشده تا آنکه و بروی آنحضرت علیه الصلوٰه و اسلام چند صحابه حافظ جمیع قرآن شده بودند
و بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار از صحابه حافظ جمیع قرآن شدند اما جمیع قرآن در وقتین نبود
بعضی بمتفرق نوشته نزد مردم موجود بود و بر کاغذ یا دستخوانها و پارچه ها و دیگر آنچه بیافتنند بران نوشته
میداشتند تا آنکه در غوغا یا زلزله میشدند پس صدیق اکبر رضی الله عنه بر ماه خیر خواهی آنحضرت
خدا تعالی شدن قرآن بشهادت قرآن دید بن ثابت را حکم جمع قرآن داد و چنانچه زیر بن ثابت تعمیل حکم کرده
سور مکتوبه را از نزد مردم جمع نموده تمام قرآن را در یک جایین الدفین جمع ساخت لیکن سوره که کیف بالحق
تحریر نمود و رعایت ترتیب سوره کرده بود آن صحیفه احویات حضرت صدیق بن شد و ایشان از بعد ایشان نزد
حضرت عمر رضی الله عنه ماند و بر شهادت خلیفه دوم آن صحیف نزد حضرت ام المومنین فاطمه رضی الله عنها ماند
باز در عهد خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه صحابه در دست نوشتند و بعضی صحابه تفاسیر که از زبان

سوره دیگر کابل
استیعاب بران جمع قرآن
بنفع دانند که رسم
بسیار رسم خط
نشدند و این در هر
کتاب در دست نوشته
است

چنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودند آن قرآن دانسته در قرآن داخل کردند و بعضی تابعین هم چون
تفاسیر قرآن را از زبان حضرت صحابه شنیدند قرآن تصور کرده در قرائت قرآن داخل ساختند و منکر شدند
این اختلاف بجای رسید که هر کس قزو خود را قرآن دانسته دیگران آن میخواندند بخطی نمیخواندند
مرد دیگری را غلط و خطا میگفت تا آنکه از اختلاف گذشته فو است بجهنگ جدال سید و هر یک با مخالف القراءه
خود و جهنگ پیوست تا آنکه شکایت از جهنگ و قتال پیش حضرت عثمان رضی الله عنه بردند و مردمان بعضی بودند که
قبل از هلاک شدن این است تدارک این است باید فرمود و مسابو امانت امام خدیجه سیب اختلاف نهاد و کتابی
هلاک شود و پیش حضرت عثمان رضی الله عنه چون تل فرمودند و دیدند که مردم صد با مصاحف بلوغ یافته اند
و در آن هزار با کلمات تفکیک از زبان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم حضرت مصاحف علیهم السلام صادر شده بودند و در آن مسابف افروخته
و تحجیف در کلام اندیده و فکر رفتند بعد شوه با جله صحابه که فرمودند تا مصحف صدیقی از نزد حضرت طلبید و بار دیگر در
ترتیب تصحیف و ترتیب قرائت و تفحص با حکم فرمودند چنانچه زید بن ثابت با زبیری سوره مکتوبه و دو کتاب طلبیدند
با وجودیکه هر سوره بر فایات صد تا کس می بود و میخواندند اما نظر احتیاج داد و دو گواه طلبیدند که گواهی دهند
بر اینکه این سوره که نزد ما مکتوب است پیش حضرت علیه السلام مکتوب شده یا نه حضرت علیه الصلوٰه و السلام
اورا فویسانیده اند پس با وجود تواتر قرائت قرآن تا وقتیکه دو گواه باز یاده بر تحریر کنانیدن آن
سوره از پیشگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نمی گذشت آن سوره را در مصحف نمی نوشتند تا آنکه جمیع
سور قرآن شهادی تحریر و قرائت بگذشتند و کمال احتیاط و حزم مجمع اجله صحابه آن قرآن جمع و ترتیب
و ترتیبی که بالفعل موجود است این ترتیب مرتب شد چون برین ترتیب اجله صحابه ختم شد و کلام الله
تمام و کمال برین ترتیب جمیع شد پس چند نسخه بکوفت یا شش نقل کنانیده با طراف عالم بیا علیهم السلام رسانیدند
و یک مصحف پیش خود در مدینه منوره داشتند بآن آن مصاحف موقوفه کردند و بعضی تفاسیر آن حضرت
ساخته بودند و همان مصاحف مایه اختلاف جدال مسلمانان بودند و مردم گرفته و تفحص بسیاری از آنها
نزد مردم نگذاشت و همه بار بسوخت تا مایه اختلاف قرآن در جهان نماند و آن فرستادند و مسلمانان
بریک قرآن جمع هستند و کسی را مجال مخالفت نمانده و وعده را بعزت سخن میگویند اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَنُؤْمِنُ بِكَ وَ اِنَّا لَنُحِبُّكَ
فَلْيُطْلَقْ لَكَ بِرِيسِطِ حضرت عثمان رضی الله عنه طه یافت و چنین خبر عام از که صادر شود بحواله الله عفا
حالا حال ترتیب سورتها با شنیده که این ترتیب سورتها عثمانی که حالا یافته میشود جای از آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم قولاً منقول نشده و نه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بذات شریف با و ترتیب جمیع سورتها فرمودند
اما این ترتیب اجتماعی انهم نیست بلکه این ترتیب سورتها از قرائت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بهما باز جهنگ

از شنیدن چون در کتب حدیث بحال قرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر تامل کرده شود بدین ترتیب صاف ظاهر
 میشود که در حدیثی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوره بقره و آل عمران و سنانها را از قبل این حدیث
 ترتیب اینها معلوم شده و در حدیثی ترتیب مفصلات مجمعا معلوم شده و در حدیثی ترتیب شهر اول قصص
 معلوم شده و در حدیثی ترتیب حواصم سبعه معلوم شده پس چون کتب حدیث نیک تامل کرده شود ترتیب
 تمام سوره های قرآن از قرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم شود و آن ترتیب همین ترتیب است که
 مگر بعضی مواضع شاو مانند عمل حفظ قرآن که در آن ترتیب رتبا خلاف ترتیب قرات است پس آن را در
 خصوصیات آن عمل قرار داده موافق در حدیث عمل شدیم و الا تمام ترتیب ملاحضات آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم موافق همین ترتیب یافته شد چنانچه این امر بر ما هر آن فن حدیث مخفی نیست پس این ترتیب معلوم شد که
 ترتیب سوره های قرآنی توفیقی معنویت است که توفیقی ظاهری است و این ترتیب اکثر اعتراضات را بر او
 رفع شده و شبهات اکثر نادانان که در تواتر قرآن و جمع و ترتیب پیدا میکنند آن هر رفع شدند و بعد از
 این ترتیب و اتفاق حدیث خواهند شد گونا و اتفاقان با کنار می آیند چون احتیاج و احتیاج تمام تحریک کلام
 از پیشگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین معلوم شد پس بودا شد که خلاف رسم صاحب
 عثمانی که حامل قرات بعد است هرگز جایز نیست و در رسم قرآنی بنام زبانی اسرار و قائلها هستند
 اندام و مضمون علم قرات چهار چیز قرار داده اند تجوید و وقوف و رسم و قرش و محروفت پس تمینا قدری رسم
 نوشته میشود پس بدانکه امام عاصم رحمه الله علیه در وقف تابع رسم الخط است یعنی آنچه در مصحف عثمانی نوشته
 همان حرف وقف میکنند و تفصیل هر طویل از بعضی از کلمات میگذرد که ای تائید شود که در بعضی موضع
 بنای طولانی نوشته شده پس بران تا امام عاصم بنا وقف میکنند مانند که تحت و تحت و شدت
 و تحت و معصیت و این کثیر و ابو عمرو و کسانی بنا وقف میکنند اختیاری باشد یا اعتباری
 بجای موصود و در غیر اینها که بهای هنوز مکتوب است بنا وقف میکنند و بکرات و مضافات و ذات
 و تکریمات و آیات که بنا وقف میکنند و در لفظ کاین تنوین آن بنون مرقومست وقف هم
 بر نونست و ابو عمرو و مخزن وقف می کنند و لام جاره در چهار جا جدا از مجرور خود مکتوب است پس
 اگر حاجت وقف افطاری یا اعتباری افتد وقف بر لام خواهند کرد و در حرف ما اختلاف ابی عمرو و کمال
 اول و سوره ناس و اقل هو الله العظیم دوم در کف ماکل هذا الكتاب سوم در فراقان مال هذا
 الرسول چهارم در علاج فمال الذین کفر فاولی آنها در سه موضع بی الف مکتوبست یکی در سوره
 نور آیه المومنین دوم در زخرف آیه المکرمین سوم در سوره رحمن آیه الثقلان و در نجات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسمت مشفق مولوی نذیر حسین صاحب اقل الخلیفه عبد الرحمن عفی عنہ بعد سلام سنوار و تحریہ و آکاج فرست و
 ساهی دانست خود در مقدمه ضا و نوشتیم لیکن آن مشفق حسب وعدہ خود تسلیم التفات نفرمود و بدجوابش
 برچہ استغفار و خط شیخ الکاذبین مولوی حبیب اللہ فرستاد و ندیدیم و ندیدیم حقیقت خود یافتیم کہ در دروغ غبندی
 بجدلیست آنچه در استغفار نوشته بود و قرین صواب بود لیکن تشابه متعارفہ میباید با ہم را جو از خلاف ای
 ناقص بود و نیز از مطالبہ تعذر صواب شد و ہم مشاکلت صوتی از دو مجتہن تعجب بر تعجب و در کہ جزو
 سیلہ التلفظ ہم فساد بر پاشد کجا تا و کجا ذال کہ در ہم و ملہ بنت مخرج و صفات صوتی ہما حاصلست با این
 اینہا را تشابه الصوت و فتوی نوشتند و بخیا لات و درجا بالغیب ب تشابه جزئی ہر حرفی کہ خواہند تشابه یکدیگر
 نوشتند و نیندند کہ تشابه و تمایز حرف و موقوف بر اشتراک مخرج صفات نیست بلکہ تمام حروف اگر متحد الما ہستند
 اختلاف اینہا مانند اختلاف اشخاص نید و عمر و بکر است اگر مختلف الما ہستند اختلاف اینہا مانند اختلاف
 انسان فرس و بقر است گو فیما بین بعض اینہا تشارك بعض تشبہات و تشخصات بود اما نفس تمیز فتور نیست
 و ناشأ قول این تشابه عدم تدرب با صدوات حروف عدم واقعیت از علم قرارت اتباع قائل بر اشتراک صفات
 و الا تمایز ہر حرف امر وجدانی مشاہدست مخفی نظری نیست اما صحت مدعکہ در کارست این کار از قرآن و دلائل
 نمی براید چہ مولوی رومی فرمایند ^{طی} پای ہند لایان جہیر بود پای چوبین سخت بی تمکین از
 لاجماع اساتذہ و قریاست کہ ادای حروف از قبیل علم نیست بلکہ از تقو کہ کفست بدون اخذ از اساتذہ
 حاصل نمیشود باز از مبنی بر قرآن و دلائل کہ ^{طی} نادانست موضوع از ارسال خط حبیب اللہ معلوم شد

ظاہر تفسیر بر معانی و جمل این مختصر بود من مدعی علمیت خود نبودم و فوق کمال خدای عز و جل علیکم السلام
 و بعد از آنکه والدین بجا آورده در علم قرائت شاگرد رشید شاه عبدالجبار صاحب جوم بودند و مناظرات
 و مناظرات که فیما بین مردم و حضرت شاه صاحب واقعه میشدند شاید بسامعه سامی سیده باشند و شاید
 کسی از حاضران آن مجلس ان پیران سال خود زنده باشند باز از والد خود اخذ کلام اسد کرد من علم و عمل
 قرائت و الهم شاید جناب باشد باقی ماند اختصار پس جو دسندای اساتذہ ہم نیز واقعه و نیز شیخ الکاذب
 مسلم است مگر آنکه اساتذہ بنده خصوصاً جناب لانا حضرت مولانا اسحاق صاحب مولوی امام الدین صاحب
 بلوچ و جمل من این فن اجازت سزا دارند پس این عیب بسوی اساتذہ عائدست نہ اختصار و نیز چون اختصار
 اتفاق و در ہم بزرگوار خود قاری قادر بخش صاحب قاری الا اصحاب و قاری عرب افکاد کسی مطلع ستاخت
 و یک مسئله قرائت نیاموخت که حاجت تعلیم همچو کاذب افتاد طرفه آنکه آن کاذب بزم خود بر صحبت
 ضادین اقرار دارد و باز میگوید که با کل از علم ادبی بهره است شاید بفطر بغض عقلش رفته خبر پس پیش
 نمانده است و الله من شئ و انفسنا و این سامعه خراشی برای آن کرده شد که آن مشفق هم عین
 خط آن کاذب شده آن خط را نزد من فرستادند اگر آن را دروغ میباشند بالابامی بر تافتند
 بفطر اعتقاد آن خط را حرجان داشته اند و چنانچه غلطی تشابه ترا و ذال درین ساء رفته همچنان می
 غلطیها و رفقا ای قرائت دلی دیده شدند که آن مخدوم و متحریر آنها علمای دلی بلکه دارالعلم علی
 را بدنام کردند و فضیحت ساختند که در دلی کسی ماهر قرائت نمانده اگر علم قرائت و علمش نبود دست انداز
 در احوال این فن مناصب نبود حالا اگر بر وعده و ان خود قائم هستند فیما والا فردا روز محشر محاسبه
 و پیش و مکافات سخن پروری ما و شما ادا نیست و الله اعلم بالصواب

خاتمة الطبع هزاران هزار شکر و سپاس بدرگاه و اہب قیاس که نافع تلاوت کنندگان
 واجب الحفظ قاریان قرآن رساله مشتمل بر قواعد تجویدیه رساله شحفہ ندریہ از افادات جناب
 افاضت مآب مطرح فیوض فیاض و اہب لم یزلی جناب مولانا قاری محمد عبدالرحمن صاحب
 پانی پنا صلات اللہ علی شتر کل غیب و عقی باہتمام اسد و از نثران محمد عبدالرحمن
 بن حاجی محمد روشن خان اسبک اللہ تعالیٰ بحقی جہ الجہان در مطبع نظامی واقع کانیور
 اوائل جب سنہ ۱۲۸۵ ہجری بنوع گردیده سہ ششم شتران فی الابصار

التاس

ما بق ازین رساله نذا در دلی مطبوع گشته پسند صاحب بایش نیتاده بنفیه هیچ بن این تمام من مطبع
اطامی فرمایش فرموده بفضل فضل منعام از قالب طبع برآند اکنون ناظرین انصاف من
دشمنان نصفت پیوند ملاحظه فرمایند و بچشم حق بین معاینه نمایند که ازین نسخه مطبوعه
نسخه مطبوعه دلی در تصحیح حسن خط و صفای چاپ تفاوت بچه مقدار است و نسخه سابقه نسبت
باین نسخه مطبوعه نذا مثل فرق لیل بانهاست مگر چون که هرگاه بسبب کمال صحت عبارت صغیری
حروف مضمون را با اختلاف در یابند معنی بالطبع و صحیح را بدعای خیر یا و الله اعلم بالصواب

و ختم خاتمه

بسندهای خنی که رساله نذا مطبوع مطبع نظامیست مبرور است

۹۲۶۱



العبد
محمد بن محمد روشن قزوینی

| صفحه | سطر | غلط | صحیح | صحیحاً | تقدیر | مصحف | غلط | سطر | صحیح |
|------|-----|-------------------------|-------------------------|--------|-------|----------|----------|-----|------|
| ۵ | ۲۶ | کریم الرحمن کریم الرحمن | کریم الرحمن کریم الرحمن | ۲۶ | ۱۵ | بسیار | بسیار | ۱۵ | ۲۶ |
| ۱۰ | ۲ | لنا حقیر | لنا حقیر | ۲۶ | ۱۵ | مشت | مشت | ۱۵ | ۲۶ |
| ۱۰ | ۱۲ | وقت واقعه | وقت واقعه | ۱۵ | ۱۰ | مشت | مشت | ۱۰ | ۱۵ |
| ۱۱ | ۱۴ | استاد استاد | استاد استاد | ۱۵ | ۲۵ | ذریه علی | ذریه علی | ۲۵ | ۱۵ |
| ۱۳ | ۱ | استغفر الله استغفر الله | استغفر الله استغفر الله | ۲۵ | ۵ | حق | حق | ۵ | ۲۵ |
| ۱۵ | ۶ | یا بیان | یا بیان | ۵ | ۲ | وایم | وایم | ۲ | ۵ |
| ۱۹ | ۱۹ | علمای | علمای | ۲ | | | | | |
| ۴۶ | ۲۰ | لیتضم | لیتضم | | | | | | |



١٢٤

DUE DATE

٢٩٤٥١٢

٢٩٤٥١٢

١٢٤

(R)

٢٩٤٥١٢

٩٢٤١

٩٢٤١

| Date | No. | Date | No. |
|------|-----|------|-----|
| | | | |
| | | | |
| | | | |

٩٢٤١

